

## منجوق

دکتر ناصر بقائی

درمراجعه به فرهنگهای فارسی و عربی منجوق را معرّب و مترکک  
شمرده‌اند و ریشه آن به درستی در مراجعی که در دسترس بود پیدا نشد.  
اینک نوشته برخی از منابع برای مزید فایده عیناً نقل می‌شود. از  
برهان قاطع:

[منجوق<sup>۱</sup> - بر وزن صندوق، ماهیچه علم را گویند و بمعنی چتر  
هم آمده است و آن چیزی باشد که بجهت محافظت آفتاب بر بالای سر  
نگاه دارند و علم را نیز گفته‌اند<sup>۲</sup>]. شادروان دکتر محمد معین در حاشیه  
افزوده است:

[۱ - کاظم قدری در فرهنگ مفصل ترکی خود این کلمه را «فارسی»  
دانسته، در عربی نیز بهمین صورت «منجوق» و بمعنی قسمی علم وارد شده  
«دزی ج ۲ ص ۶۱۷: ۲».

۲ - چوزلف بتان جعد منجوق باد گهی بر نوشت و گهی بر گشاد  
اسدی طوسی «رشیدی»]

آنندراج این کلمه را معرّب ضبط کرده است:

[منجوق - بفتح اول و ضم ثالث. ع. ماهیچه علم و چتر و آن چیزی  
باشد که زر و سیم و غیره راست کرده بر سر علم لشکر و غیره مینهند و این  
لفظ معرّب است از مدار و مؤید و کشف و برهان و بعضی نوشته که طاسکی  
بر سر علم نصب کنند (غ)].

از فرهنگ رشیدی :

[منجوق - بالفتح ، ماهچه و چتر ، بعضی بمعنی علم گفته اند ،

اسدی گوید :

بیت

چو زلف بتان جعد منجوق باد گهی بر نوشت و گهی برگشاد  
و لیکن معلوم نشد که این لفظ ترکی است یا فارسی ، چون قاف دارد  
ظاهر می شود که فارسی نباشد .

از فرهنگ معین :

[منجوق - mon , man]ū = منجوق ، متر ، معر ، ( . ا )

گوی و قبه‌ای که بر سر رایت (درفش) نصب میگردند ، ماهچه علم ۲ - علم ،  
رایت ، درفش ،

چو زلف بتان جعد منجوق باد گهی بر نوشت و گهی برگشاد

(اسدی . رشیدی)

۳- رایتی که برکنگره‌های برج جهت اعلام نماز جماعت می افراشتند .  
۴- چتر ، سایبان . ۵- تاج . ۶- گوی و زینتهای دیگر که بر بالای  
منار و برج بعنوان آذین بندی نصب کنند . ۷- دانه‌های ریز از جنس  
شیشه و بلور که زیور جامه سازند .

از این معانی تنها معنی اخیر منجوق در زبان امروز بر جای مانده  
است و در برخی لهجه‌های ایرانی نیز به صورت منجغ / mongo وجود  
دارد . در هر زنی این کلمه به صورت منجیق ضبط شده و آقای کارنگک آن  
را ترکی دانسته است . در ترکی باکو این واژه مونجوگ / müngüg آمده است .  
این واژه ظاهراً با ظهور سلجوقیان در ایران رواج یافته است و  
در نوشته‌ها و اشعار آن دوره و پس از آن بیش از دیگر ادوار ادبی به

چشم می خورد اینک چند نمونه به گواه آورده می شود :

باد یارب ، خسرو سیاره از فوج حشم

برمه منجوق چترت قدر کیوان یافته

(انوری ص ۳۳۶ لیاب الالباب)

چون رایت منجوق ملکشاه بینند

چون نامه طغرای ملکشاه بخوانند

(ظفر همدانی ص ۴۰۱ لیاب الالباب)

زگردش سم شبدیز تو است شرم سپهر

ز تابش مه منجوق تو است پیک قمر

(معزی ص ۲۴۴ لیاب الالباب)

ماه منجوق قبه اعظم نعل یکران آسمان سایت

(کمال الدین اسماعیل ص ۸۹ دیوان<sup>۱</sup>)

ماه منجوق رایت قدرت زیب خورشید نه فلک برده

(همان مأخذ ص ۲۵۴)

جمال الدین اصفهانی ظاهراً بیش از دیگر شاعران این واژه را

به کار برده است :

اینک اینک چتر سلطان شریعت در رسید

ماه منجوقش بر اوج گنبد خضرا رسید

(ص ۳۷۷ دیوان)

ماه منجوق تو در ساعد جوزا یاره

نعل شبدیز تو در پای ثریا خلخال

(ص ۲۲۲ دیوان)

ماه منجوق تو انجم سپرد رایت رای تو لشکر شکند

(ص ۳۶۵ دیوان)

۱ و ۲- این دوبیت از دفتر ماه نو و شعرکهن فرآورده دکتر ابوالفضل

مصطفی نقل شده است .

ماه گردون سر منجوق تو باد زهره رامشگر مهبان تو باد  
(ص ۳۷۴ دیوان)

ماه منجوق گل اینک کرد از گلبن طلوع

شاه چتر لاله اینک نوبتی بر در زده است  
(ص ۶۶ دیوان)

ماه منجوق گل پدید آورد علم نو بهار پیدا کرد  
(ص ۲۸ دیوان)

در تمام این ابیات منجوق با ماه همراه است و درهمه معانی منجوق نماد ماه به نحوی شکل یافته است بسیاری از گویندگان منجوق را ماه، قمر، ماهیچه چتر و رایت و علم و خیمه گفته‌اند. از جمال‌الدین اصفهانی :

ماه سر خیمه جلالت در عالم علو مجلس افروز  
(ص ۹ دیوان)

گفتم که چه دارد علمت گفت قمر

گفتم که چه بارد قلمت گفت گهر  
(عبدالرشید هروی ص ۲۹۴ لباب‌الالباب)

ناصر دین خسرو دنیا قباچه شاه شرق

ای مه چتر تو برگردون مینا آمده  
(کاتب بلخی ص ۵۵۶ لباب‌الالباب)

عبدالرشید هروی از شعرای دوره غزنوی است و شاید در آن زمان هنوز منجوق مصطلح نبوده است ولی در زمان سلجوقیان و پس از آن نیز ماهیچه علم در اشعار گویندگان به چشم می‌خورد. مرحوم عباس اقبال در ذیل واژه طغرا در مقاله‌یی با عنوان «چند فایده ادبی» در شماره‌ی دی ماه ۱۳۱۹ مجله ایران امروز شرح مختصری درباره ماهیچه نوشته است که عیناً نقل می‌شود :

[شاید اگر کسی بدقت تتبع کند بتواند باین نتیجه برسد که شکل هلالی که بر سر علمها و درفشها و چترهای پادشاهان سلجوقی و امرای دیگر ترک بعد از ایشان بوده و آنرا « ماهچه » می گفتند نیز نشانه‌ای بوده است از همین شکل کمائی طغرای ایشان که از خواص و امتیازات آن پادشاهان بشمار میرفته و ذکر ماه علم و ماهچه چتر در اشعار شعرای معاصر سلاجقه و خوارزمشاهیان بسیار دیده میشود . نمونه را به این دوسه بیت اقتصار می کنیم . معزی در مدح ملک‌شاه گوید :

شهی که بر همه روی زمین همی تابد

ز ماه رایت او آفتاب فتح و ظفر

از هموست :

چو ماه چرخ همی نور داد ماه درفش

چو شیر بیشه همی برد حمله شیر علم

خاقانی گوید در مدح علاءالدین تکش خوارزمشاه :

مژده که خوارزمشاه ملک سپاهان گرفت

ملک عراقین را همچو خراسان گرفت

ماهچه چتر او قلعه گردون گشاد

مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت

هیچ بعید نیست که علامت هلالی که بر بیرقهای سلاطین آل عثمان بوده و هنوز نشانه رسمی دولت ترکیه است ناشی از همین مبدأ باشد که میان سلاجقه ایران و آسیای صغیر و خوارزمشاهیان وجود داشته...]

در ابیات فوق ماه رایت ، ماه درفش و ماهچه چتر به جای منجوق و ماه منجوق آمده است . در این که سلاجقه مبدع این نشانه نبوده‌اند

گویا تردیدی نباشد. ماه در ابیات شاهنامه به نشانهٔ تاج و درفش شاهان و پهلوانان بسیار آمده است :

بیاراست آن را به دیبای روم	ز گوهر بر و پیکر از زر بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه	یکی فال فرخ پی افکند شاه (ج ۱، ص ۶۴)
سرش ماه زرین غلافش بنفش	به زر تافته پر نیسانی درفش (ج ۳، ص ۷۸)
یکی برز خورشید پیکر درفش	سرش ماه زرین غلافش بنفش (ج ۲، ص ۲۱۲)
درفشی پس پشت پیکر گراز	سرش ماه زرین و بالا دراز (ج ۲، ص ۲۱۵)

سلجوقیان را می‌توان مروج لفظ منجوق و نشانهٔ آن شمرد ولی ابداع آن را شاید نتوان حتی به يك ملت منتسب دانست زیرا ماه سپهر از روز نخست با مردم گیتی همراز و همراه بوده است. گذشته از شاهان ساسانی که بر تارک برخی از آنان ماهی زرین یا سیمین پر تو افکن بوده است تنها پیکره‌یی که با انتساب به کورش بر جای مانده است نیز منجوقهایی بر سر دارد. عباسیان ماه را بدرسم شاهنشاهان ایران برگزیده‌اند و بی‌سخن تقویم قمری اقوام سامی نیز در این گزینش تأثیر داشته است. غزنویان و سلجوقیان به نوبت خود آن را از عباسیان پذیرفته و گسترده‌اند. واژهٔ ماهچه را بیشتر فرهنگهای فارسی ضبط کرده‌اند و از آن جمله برهان قاطع :

[ماهچه - بروزن باغچه، سرعلمی را گویند که بصورت ماه ساخته باشند یعنی گرد و مدور و صیقل زده از طلا و نقره و غیره ...]

۱- نقل از آیینها در شاهنامه فردوسی - محمد آبادی باویل.

در لهجه‌ها به صورت ماهک نیز بر جای مانده است از آن جمله در فرهنگ لارستانی :

[ماهک mâhak : زینتی از طلا بشکل نیمدایره هلال که آنرا برپیشانی می‌آویخته‌اند].

منجوق ، ماهچه و ماهک شکل مصغر کلمه مانک و ماه است منجیق نیز گونه دیگر آن است .

iK و uK در فارسی میانه علامت اتصاف و نسبت و تشبیه و تصغیر است و منجوق monguq به‌ضم میم نیز از اصل مونک به معنی ماه است، مونک گونه بی از واژه مانک است که در شه‌میرزادی بر جای مانده است. واژه مانک پهلوی است و در اوستا نیز واژه ماه māh بانون غنه همراه است که شادروان دکتر معین آوانوشت آن را به صورت mawngh آورده است. مانک در لهجه طبری و گرگانی و کردی وجود دارد. در دیوان عنصری نیز يك بار آمده است :

بگرمی بر ایشان یکی بانک زد

کزان بانک تب لرزه بر مانک زد

ترکیبات دیگر مانک ، منک و مونک را که به معنی ماه است در منکاشو mangašow [سنگسری] مونگرشو mungoršow ( مهتاب شب ) مونکه بگرته mungabegert [شه‌میرزادی] ( ماه گرفتگی ) و مانگشو mangšow [زند] (مهتاب) می‌توان یافت.

خاقانی نیز مانک را در منشآت خود آورده است :

« خان و مانک مانک مشتری خصلت از مکر زحل نیتان برست . »

[نامه ابراهیم باکوئی ، ص ۱۷]

و شاید «مانک» در این بیت خاقانی نیز به معنی مانک بوده باشد:  
 بخت کیان مانک است سغد فلک مانکیست

من ز پی فال سعد مانکیم مانکی

منقال manqâl [شهمیرزادی] منگال mangâl [بیرجندی و کرمانی]  
 منجل mangal [لاری و عربی] به معنی - داس ، داسغاله ، داس بزرگ  
 و داس سر برگشته آمده است که همه از واژه مانک یا منک گرفته شده اند.  
 منجل در المنجد: آله من حديد عكفاء آمده است و عكفاء به معنی  
 خمیده منحنی و برگشته است . منگل در مقدمه الادب زمخشری در  
 برابر یارق (یاره) آمده است که شکل هلال دارد . مانگ دیم<sup>۱</sup> و مانک -  
 دین<sup>۲</sup> که به معنی ماه رخ و ماه رخسار است نیز در اعلام ضبط شده است  
 و به احتمالی منگنه به معنی سوراخ کن و سوراخی که با آن ایجاد  
 می شود ممکن است از همین واژه باشد .

منگله و منگوله در معنی زینت علم و پرده و رایت و کلاه و  
 جامه که از ابریشم به شکل گلوله یا رشته و آویز می سازند با پسوند  
 ula و ola از واژه منگ است. ماه را در اشعار به صورت ماچ نیز آورده اند:

«چو توشاه ننشست سر تخت عاج فروغ از تو گیرد همه مهر و ماچ  
 (شاه بخ ۵ : ۱۴۰۷) فرهنگ معین»

در سغدی به صورت «ماخ» آمده (ذیل ماه در برهان قاطع) در لهجه های  
 گیلکی نیز «ماخ» شنیده می شود . واژه منج برابر یا معرب و مترک  
 منگ است و uq «وق» همان پسوند UK (وک) پهلوی است زیرا تبدیل  
 ک به ج یا ق نیازی به توضیح ندارد .

۱- فرهنگ رشیدی . ۲- آندراج .



در گویشهای ترکی نیز تلفظ «گک» نزدیک به «ج» و «غ» اکنون رایج است. امروزه در این گویشها گیلان را نزدیک به جیلان و گاز را مانند «غاز» فراگو می‌کنند و منجوق به‌گونه منجوغ و منجیغ و گاهی منجیخ شنیده می‌شود.

منجوق شکل معروف منجوگک از ریشه فارسی میانه مانگک و مونگک است و در عربی چون وزن مفعول می‌یابد به سادگی در قالب کلمات معرب در می‌آید.